

ارزیابی سیاست خارجی باراک اوباما در منطقه شرق آسیا

محمدصادق بابکان^۱

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران
(تاریخ دریافت ۹۷/۱۰/۶ - تاریخ تصویب ۹۷/۱۱/۱۵)

چکیده

آمریکا مدت‌هاست که خود را قدرت منطقه پسیفیک می‌داند و هدف اصلی سیاست خارجی آمریکا جلوگیری از ایجاد یک قدرت بزرگ یا مجموعه‌ای از قدرت‌ها با هدف کنترل اوراسیاست. پیشتر، این مسئله در سال ۲۰۱۱ م. سبب «چرخش» دولت اوباما از جنوب آسیا و خاورمیانه به منطقه آسیا-پسیفیک شده بود. این مقاله سیاست خارجی آمریکا در آسیای شرقی را با تأکید بر تاریخ مشترک و چالش‌های اخیر مورد بررسی قرار می‌دهد. همچنین روابط آمریکا را با چهار موجودیت سیاسی کلیدی یعنی ژاپن، جمهوری کره (کره جنوبی)، چین و تایوان بررسی می‌کند. هدف اصلی مقاله حاضر پاسخ به این پرسش کلیدی است که سیاست خارجی ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما در منطقه شرق آسیا چگونه قابل ارزیابی است؟ در پاسخ به پرسش مذکور فرضیه اساسی که مطرح می‌شود آن است که در دوران ریاست جمهوری باراک اوباما، آسیا بار دیگر به کانون توجه سیاست خارجی آمریکا درآمد و چرخش دولت اوباما به سمت آسیای شرقی را می‌توان بارزترین نشانه اشغال از پیش فرض شده منطقه توسط آمریکا تلقی نمود که از نقش پر رنگ آسیا در سیاست خارجی این کشور حکایت داشت. نتایج پژوهش حاکی از آن است که هدف استراتژیک و اقتصادی آمریکا، مهار رشد و پویایی آسیاست و از منظر رویکرد واقع‌گرایی و منطق بازدارندگی، آمریکا به یقین تلاش خواهد کرد تا از خیزش چین به عنوان یک رقیب استراتژیک در شرق آسیا جلوگیری نماید.

واژه‌های کلیدی: ایالات متحده آمریکا، باراک اوباما، شرق آسیا، سیاست خارجی، تاریخ روابط

خارجی.

Email: mbabakan@yahoo.com

^۱ نویسنده مسئول:

فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال یازدهم، شماره ۴۳، پاییز ۱۳۹۷، صص. ۴۱ - ۶۷.

مقدمه

۷ دسامبر ۲۰۱۷ میلادی، هفتاد و ششمین سالروز حمله غافلگیرانه هوایی ژاپن به پرل هاربر هاوایی^۱ بود. سال‌ها پیش، آن روز نه تنها باعث ورود آمریکا به جنگ جهانی شد بلکه این کشور را در راستای تبدیل شدن به قدرت برتر نظامی و سیاسی در شرق آسیا سوق داد. چهار جنگ بزرگ، زمینه‌ساز شکل‌گیری سیاست خارجی آمریکا در آسیا گردید؛ سه جنگ گرم و یک جنگ سرد. پیامد جنگ جهانی دوم این بود که منجر به حضور نظامی دائم آمریکا در منطقه شد و ژاپن به متحد کلیدی این کشور تبدیل شد. جنگ کره اولین جنگی بود که آمریکا به طور کامل در سرزمین اصلی آسیا مبارزه کرد. آمریکا در این جنگ، کره جنوبی را از سقوط نجات داد و این کشور به جرگه متحدین آمریکا پیوست. همچنین این جنگ یک محیط دفاعی در دوره جنگ سرد به وجود آورد که آمریکا به واسطه آن توانست بر اتحاد جماهیر شوروی و چین تازه کمونیست غلبه نماید. جنگ ویتنام که از آن با عنوان شکست آمریکا یاد می‌شود این کشور را به همراه ژاپن به عنوان منطقه شروع عملیات به سیاست‌های آسیای جنوب شرقی وارد کرد. آمریکا در دو جنگ اخیر در افغانستان و عراق از پایگاه‌های نظامی ژاپن به منظور تمرین و پشتیبانی بهره برد. بعد از جنگ ویتنام از اهمیت شرق آسیا در سیاست خارجی آمریکا کاسته شد.

آمریکا در دهه ۱۹۷۰م از سرزمین اصلی آسیای جنوب شرقی عقب‌نشینی کرد و در سال ۱۹۹۱م پایگاه‌های نظامی خود در فیلیپین را از دست داد. چین در روزهای پایانی جنگ سرد از آمریکا حمایت کرد، هم‌زمان اصلاحات اقتصادی انجام داد و از سرمایه‌گذاری و تجارت خارجی استقبال کرد. جنگ سرد کشمکش‌های منطقه‌ای را کاهش داد اما شبه جزیره کره همچنان به عنوان یک منطقه پر تنش باقی ماند. ژاپن هنوز به ضمانت‌های دفاعی آمریکا به عنوان پشتوانه اصلی سیاست خارجی خود وابسته است. ژاپن در دهه ۱۹۸۰م فعالیت‌های اقتصادی خود را از شکل عادی خارج کرد که در اواسط دهه ۱۹۹۰م سیر نزولی داشت.

^۱ Pearl Harbor Hawaii

دولت باراک اوباما بیش تر نیروی خود را صرف تقویت مناسبات تجاری، سیاسی و نظامی آمریکا در منطقه کرد. آمریکا میزبان مجمع سران همکاری اقتصادی آسیا-پاسیفیک (آپک) در هاوایی بود. اوباما در شروع سخنرانی خود در این نشست تصریح کرد: «منطقه آسیا-پاسیفیک برای رشد اقتصادی آمریکا بسیار حیاتی است و ما این منطقه را به عنوان اولویت اصلی خود در نظر می‌گیریم» (Office of the Press Secretary, The White House, 2011). وی طرح همکاری‌های فرا-پاسیفیک^۱ را گسترش داد؛ یک ناحیه آزاد تجاری که منطقه پاسیفیک را در بر می‌گرفت و در مذاکرات مقدماتی به امضای کشورهای استرالیا، مالزی، نیوزیلند، سنگاپور و ویتنام رسید (سران کشورهای ژاپن، کانادا و مکزیک نیز برای شرکت در مذاکرات ابراز علاقه‌مندی نمودند). اوباما طی دیدار خود از استرالیا به همراه نخست وزیر این کشور خولیا گیلارد^۲ بر اتحاد دو کشور تأکید کرد. سپس دو طرف به توافق رسیدند که ۲۵۰۰ نفر از تفنگ‌داران نیروی دریایی آمریکا در اطراف یک پایگاه نظامی متعلق به استرالیا در نزدیکی داروین^۳ مبادرت به گشت‌زنی نمایند. محور سخنان اوباما خطاب به پارلمان استرالیا، آزادی بود که بعدها از آن با عنوان تضاد آشکار با چین یاد شد. وی سپس در نشست سران آسیا در اندونزی حضور یافت و در آنجا اعلام کرد که آمریکا قصد عادی‌سازی روابط خود با برمه (میانمار) بر پایه اصلاحات جدید و اولیه دولت نظامی این کشور را دارد. هیلاری کلینتون وزیر امور خارجه آمریکا بلافاصله از یانگون^۴ دیدار و با رهبران حزب حاکم و نیز رهبر حزب مخالف یعنی اونغ سان سوکی^۵ ملاقات کرد (Jones, US Foreign Policy, 2011). اوباما در هفته اول سال ۲۰۱۲ م. به همراه وزیر دفاع خود لئون پانتا^۶ استراتژی نظامی جدیدی برای پشتیبانی از راهبرد گردش به سمت آسیا مطرح نمود. وی اعلام کرد: «آمریکا نیروهای حاضر در اروپا را فرا می‌خواند و

¹ Trans-pacific Partnership (TTP)

² Julia Gillard

³ Darwin

⁴ Yangon

⁵ Aung Sun Suki

⁶ Leon Panetta

موقتاً از توانایی نظامی خود می‌کاهد اما در عین حال بخشی از نیروهای خود را در شرق آسیا حفظ کرده و تفنگ‌داران دریایی خود را در فیلیپین و تایلند مستقر می‌سازد».

چهارچوب نظری: چندجانبه‌گرایی (ظرفیت‌سازی‌های نوین منطقه‌ای)

مفهوم چندجانبه‌گرایی برای نخستین بار در قرن بیستم به عنوان یک الگوی دیپلماسی در کنار دیپلماسی دوجانبه ظاهر شد. در ساده‌ترین مفهوم، این اصطلاح به معنی اقدام گروهی متشکل از سه دولت یا بیش‌تر یا اقدامی میان آنهاست. همچنین یک آلترناتیو و مکمل روابط دوجانبه است. بریج و آلن جیمز^۱ نویسندگان فرهنگ دیپلماسی چندجانبه‌گرایی را وسیله روابط در میان سه یا بیش‌تر از سه کشور در روابط دائمی یا موقت بین‌المللی می‌دانند. همچنین آن‌ها معتقدند که مطالعات دیپلماتیک اهمیت فزاینده‌ای در شکل دوجانبه برای دستیابی به دیپلماسی چندجانبه یافته است. یکی از بهترین و گسترده‌ترین تعاریف چندجانبه‌گرایی متعلق به اندیشمند مشهور روابط بین‌الملل رابرت کوهن است. وی چندجانبه‌گرایی را عمل تطبیق و هماهنگی سیاست‌های ملی در بین سه یا بیش‌تر از سه کشور با ترتیبات موقت یا به وسیله نهادهای بین‌المللی می‌داند. روگی با بررسی مجموعه‌ای از مصادیق چندجانبه‌گرایی که مورد اتفاق عموم بود به این نتیجه رسید که وجه مشترک ترتیبات چندجانبه وجود مجموعه قواعدی است که مناسبات میان گروهی متشکل از سه دولت یا بیش‌تر را مطابق با اصول عمومی رفتار تنظیم می‌کند (روشن، فرجی و حیدری، ۱۳۹۵: ۴۹).

یکی از آثار یک‌جانبه‌گرایی، عدم توجه به مشارکت دیگران و ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل سایر قدرت‌ها در جهت حل بحران‌ها و کاهش تنش‌های منطقه‌ای و جهانی است. اما با تغییر رویکرد یک‌جانبه‌گرایی به چندجانبه‌گرایی، باید به ضلع مکمل آن که مبنی بر توجه و تأکید بر بهره‌گیری از ظرفیت‌های نوین منطقه‌ای برای حل بحران‌ها و همچنین فرصت‌سازی‌های جدید است، اشاره داشت. استراتژیست‌های بزرگ حزب دموکرات همچون برژنسکی، همواره تأکید بر اهمیت نقش‌پذیری دیگر قدرت‌ها داشته و بی‌توجهی به نقش

^۱ Berridge and Alan James

دیگران را برنتافته و آن را موجب نگرانی فزاینده جهانی و تهدیدی برای همه می‌داند. وی معتقد است مقابله با احتمال هرج و مرج در مناطق استراتژیک جهانی به استراتژی مشترک نیاز دارد و زمانی می‌توان دیگران را در مشکلات و نگرانی‌ها مشارکت داد که تصمیم‌گیری‌ها هم مشترک باشد.

برنامه «تغییر» اوباما متضمن این اصل اساسی بود که ضمن حفظ قدرت هژمونیک آمریکا، باید به قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای همچون چین توجه کرد. در تحولات بیست سال اخیر، قدرت‌های رقیب آمریکا همچون روسیه، افول نسبی داشته‌اند و قدرت‌های جدید همچون ژاپن نیز دچار فاصله با آمریکا شده‌اند. اما در عین حال کشور چین دارای رشد اقتصادی چشمگیری شده است، به نحوی که چین را به یک قدرت بزرگ اقتصادی تبدیل ساخته است. نحوه مدیریت بر قدرت‌های جدید همچون چین و قدرت‌های بالقوه دیگر در قالب رویکرد ظرفیت‌سازی‌های نوین منطقه‌ای معنی و مفهوم پیدا می‌کند که مدنظر دکترین امنیت ملی اوباما بود. بدیهی است که آمریکا برای ظرفیت‌سازی‌های نوین منطقه‌ای، دارای «محدودیت‌ها» و «فرصت‌های» مختلفی است. برای مثال چین همواره نسبت به مسائل مربوط به تایوان، تبت، حقوق بشر و ... دارای کشمکش‌ها و تعارضات مختلف با آمریکا می‌باشد. از دیگر محدودیت‌های آمریکا برای ظرفیت‌سازی‌های نوین منطقه‌ای، پیچیدگی ابعاد قدرت نوظهور چین است. این کشور دارای نوعی پیوند «شبکه‌ای» با تعدادی از کشورها در منطقه شرق آسیا می‌باشد. اهمیت و حساسیت قدرت اقتصادی چین این است که اقتصاد شرق آسیا به جز ژاپن و کره جنوبی، اقتصادی اساساً چینی است. سه کشور از کشورهای موسوم به «ببرهای چهارگانه»، چینی هستند. این منطقه استراتژیک دارای ویژگی‌ها و قابلیت‌های بسیار مهمی است. قابلیت‌های فناوری و صنعتی در تایوان، ظرفیت‌های تجاری، بازاریابی و خدماتی در هنگ کنگ و شبکه‌های ارتباطی مناسب در سنگاپور، ظهور و بروز قابل توجهی پیدا کرده است. انباشت عظیم سرمایه‌های مالی در سه کشور مزبور، همراه با بهره‌مندی گسترده از زمین و نیروی کار

کشور چین، ترکیب بسیار مهمی را به وجود آورده است که در سال‌های آتی دارای آثار عظیم استراتژیک و منطقه‌ای با محوریت چین خواهد بود.

اوباما خواهان اعمال مدیریت «رهبری‌گونه» و نه «سلطه‌جویانه» بر چین بود و تلاش کرد تا این منطقه فوق‌العاده مهم و حیاتی را به صورت «مکمل» و نه «مستقل» از آمریکا به کار گیرد. در ظرفیت‌سازی‌های نوین منطقه‌ای به اشتراک در مسئولیت‌ها و سیاست‌گذاری‌ها توجه شده است، تا سایر قدرت‌های منطقه‌ای از خط مشی‌های استقلال‌طلبانه دوری گزینند. از دیگر فرصت‌های قابل ذکر برای آمریکا این است که چین دارای رقابت‌های خاص منطقه‌ای با ژاپن، روسیه و هند می‌باشد و این مسئله به طور ویژه مدنظر دکتترین جدید قرار گرفت. در نزد نخبگان سیاسی آمریکا، کشور چین علاوه بر این که در مرحله «فراکمونیسم» و یا «پساکمونیسم» و ملی‌گرایی قرار دارد، در پی توسعه ملی خویش است و باید به نحو مناسب مدیریت شود. چین نیز خواهان توجه آمریکا به خود، به موازات توجه آمریکا به ژاپن است. چین نگران گسست ژاپن از سیاست که دارای هویت جزیره‌ای می‌باشد و حتی ممکن است در پی مهار چین باشد. لذا چین شدیداً در پی روابط سه‌جانبه با آمریکا و ژاپن است. از سوی دیگر باید گفت که نهادی شدن تدریجی همکاری‌های منطقه‌ای بین چین، ژاپن و کره جنوبی یکی از دستاوردهای ظرفیت‌سازی‌های اوباما محسوب می‌شود که در آینده باید کارکرد آن را در جهت انزوای هر چه بیش‌تر کره شمالی و گسترش فعالیت‌های «چندجانبه» منطقه‌ای مشاهده کرد.

ظرفیت‌سازی‌های نوین منطقه‌ای عامل جلوگیری از شکل‌گیری «پان آسیانیسم» ضد آمریکایی خواهد شد. رویکرد یک‌جانبه‌گرایی، روند مزبور را تشدید می‌کند، اما رویکرد چندجانبه‌گرایی و ظرفیت‌سازی‌های منطقه‌ای، عامل مهار و همچنین مدیریت به‌هنگام بر روندهای مزبور محسوب می‌شود. اوباما برای حفظ قدرت هژمونیک آمریکا، به ظرفیت‌سازی‌های نوین منطقه‌ای برای اعمال مدیریت بر این روندها تأکید داشت که امر بدیع و جدیدی بود (قریب، ۱۳۹۰: ۶۷-۶۳).

۱. روابط ژاپن-آمریکا: تاریخچه وابستگی متقابل

ژاپن و ایالات متحده در اواسط قرن نوزدهم برای اولین بار به عنوان دو قدرت نو ظهور در منطقه پاسیفیک با یکدیگر رو به رو شدند. آمریکا که قصد ورود به ژاپن را داشت، وانمود کرد در جستجوی تأسیس بندرگاه‌هایی برای پهلو گرفتن کشتی‌های صید نهنگ خود و ارتقاء تجارت با آسیاست. ژاپن شاید خوش اقبال بود که قدرتی نسبتاً کوچک به نام آمریکا در سال ۱۸۵۳ م برای برقراری روابط با پیش گذاشت تا بریتانیای کبیر هژمونی طلب که با اقداماتش توانسته بود بر چین و هند غلبه کند و این مناطق را به تصرف خود درآورد. این مسئله باعث شد تا ژاپن در برقراری روابط خارجی خود با غربی‌ها که در فکر دست‌اندازی به مناطق پیرامونی بودند، محتاطانه عمل کند. با این حال اصلاحات میجی^۱ (قانون روشن‌بینی) در سال ۱۸۶۸ م از طریق نوسازی سیاسی-اقتصادی ژاپن را با دنیای مدرن آشنا ساخت. آمریکا در ابتدا نسبت به دگرگونی ژاپن با دید مثبت می‌نگریست؛ هم به عنوان ملتی که از مدل انگلوساکسونی الگوبرداری می‌کرد و هم این که مخالف روسیه و چین در آستانه فروپاشی بود. نگرش مثبت آمریکا به تدریج با ورود سلطه‌گرانه ژاپن به رقابت امپریالیستی آسیا تغییر کرد. تلاش‌های مستعمراتی ژاپن بر خلاف قدرت‌های اروپایی، اساساً هم‌جوار بود و با دیگر کشورهای آسیایی تنش‌های اجتناب‌ناپذیری ایجاد می‌کرد. آمریکا در دهه ۱۹۳۰ م با توسعه طلبی ژاپن به سمت چین مخالفت کرد لذا تنش‌های دو طرف در حمله به پرل هاربر به اوج خود رسید. ژاپن شدیداً در محاسبه انگیزه آمریکا برای جنگ دچار اشتباه شد و تاوان سختی نیز بابت آن پرداخت. جنگ بعدی در منطقه پاسیفیک (۱۹۴۵-۱۹۴۱) با خشونت زیادی همراه بود و با شکست سنگین ژاپن پایان یافت. ماهیت پیروزی در هم شکننده آمریکا با نوع دوستی پس از تسخیر همراه شد و این مسئله کمک کرد تا دگرگونی سیاسی و اقتصادی ژاپن با سهولت انجام شود (Cox & Stokes, 2008: 27).

قرارداد سانفرانسیسکو در سال ۱۹۵۱ م نخستین رویداد مهمی بود که روابط دو کشور را شکل داد. این قرارداد حاکمیت ژاپن پس از اشغال آن توسط آمریکا را مجدداً اعاده نمود؛

^۱ Meiji Restoration

بعدها به لطف قرارداد دوجانبه امنیتی، ژاپن به شریک جدید آمریکا در شرق آسیا تبدیل شد (Mathur, 2004: 504). این اتحاد بر پایه سه توافق بدون قید و شرط شکل گرفت: ژاپن در قبال ضمانت‌های امنیتی ارائه شده از سوی آمریکا موقعیت پایین‌تری را می‌پذیرد؛ ژاپن به توسعه اقتصادی می‌پردازد و به بازار آمریکا راه می‌یابد؛ ژاپن می‌تواند تا حدودی در سیاست خارجی خود استقلال داشته باشد اما نباید اقدامی صورت دهد که نظم نوین منطقه‌ای در آسیا و رهبری هژمونیک آمریکا را به چالش بکشد. این برآورد، ذیل عنوان دکترین یوشیدا پس از دوران نخست‌وزیری یوشیدا شیگرو^۱ پرآوازه شد. رویداد مهم دوم، تجدید نظر در قرارداد امنیت متقابل در سال ۱۹۶۰م بود که علی‌رغم شورش‌های ضد قرارداد، مناسبات امنیتی دو کشور را مستحکم‌تر نمود (Mathur, 2004: 505). روابط ژاپن و آمریکا چالش‌های زیادی را پشت سر گذاشته است که به طور کلی عبارتند از: ممانعت از ورود به اوکیناوا، مخالفت عمومی با جنگ ویتنام و شوک‌های نیکسون در اوایل دهه ۱۹۷۰م (نیکسون تعرفه‌های تنبیهی بر کالاهای ژاپنی وضع کرد و تصمیم گرفت بدون اطلاع رهبران ژاپن یک اتحاد ظاهری با چین برقرار کند).

اتحاد ژاپن و آمریکا پس از جنگ سرد با بزرگترین آزمون خود (سومین رویداد مهم) نه در شرق آسیا بلکه در شرق میانه مواجه شد. قانون‌گذاران و متفکران آمریکا از ژاپن به دلیل عدم حمایت جدی آن از اتحاد با محوریت آمریکا در سال ۱۹۹۱م در جنگ خلیج فارس به شدت انتقاد کردند. در این شرایط توکیو با تأخیر مبلغ ۴ میلیارد دلار (سپس ۹ میلیارد دلار دیگر) به آمریکا ضمانت داد تا در پرداخت هزینه‌های روزانه ۵۰۰ میلیون دلاری جنگ مشارکت نماید. آنگاه پس از پایان جنگ یک کشتی مین روب به خلیج فارس فرستاد. همچنین این کشور در پاسخ به انتقادات بین‌المللی ظرف مدت دو سال، دو تغییر عمده انجام داد: ۱- حمایت مالی از نیروهای آمریکایی مستقر در ژاپن را به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش داد؛ ۲- متعهد شد که به عملیات‌های حفظ صلح سازمان ملل متحد بپیوندد. ژاپن پس از اولین حضور خارجی موفقیت‌آمیز نیروهایش در کامبوج پس از جنگ سرد (۱۹۹۳-)

^۱ Yoshida Shigeru

(۱۹۹۲)، در سایر عملیات‌های سازمان ملل متحد در چند کشور دیگر نیز مشارکت داشت (Yoshihide, Institute for International Policy Studies, 2012).

فصل کلیدی چهارم، تهیه پیش‌نویس راهبردهای دفاعی دوجانبه در سال ۱۹۹۷ م بود. توکیو و واشنگتن طی یک دوره سه ساله زمینه‌ای را فراهم کردند تا دو کشور در مناقشات منطقه‌ای آینده به طور مشترک وارد عمل شوند. اکنون در زمان صلح، ارتش‌های دو کشور برای دفع تجاوزات احتمالی به ژاپن با یکدیگر مشارکت می‌کنند و در برابر تهدیدات منطقه‌ای که احتمال دارد امنیت ژاپن را تحت الشعاع قرار دهد واکنش نشان می‌دهند. آن‌ها همچنین حوزه‌های جدید همکاری دوجانبه را اولویت‌گذاری نموده‌اند (Mathur, 2004: 506). خیزش چین و افول قدرت اقتصادی ژاپن به این معنا بود که ژاپن کمتر مورد توجه رهبران سیاسی آمریکا قرار دارد. در سال‌های اخیر سیاست «ترساندن ژاپن» جای خود را به سیاست «نکوهش ژاپن» داده است. تغییر سیاست‌های داخلی ژاپن در دهه ۱۹۹۰ م برای مثال انحلال حزب صلح طلب سوسیالیست^۱، به رهبران محافظه‌کار اجازه داد تا تصویر ژاپن به عنوان یک «ملت عادی» را ترویج نمایند. دستیابی کویزومی جونیچرو^۲ به مقام نخست وزیری قاعده بازی را تغییر داد و روابط ژاپن و آمریکا به طور کامل ارتقاء یافت. وی در اکتبر ۲۰۰۱ م قانون اقدامات ویژه علیه تروریسم^۳ را در پارلمان ژاپن به تصویب رساند؛ سپس کشتی‌های خود پدافند دریایی را برای جنگ علیه تروریسم به اقیانوس هند فرستاد (Sato, The National Institute for Defense Studies, 2009).

کویزومی و جورج دبلیو بوش در مورد لزوم تحت فشار گذاشتن کره شمالی در ارتباط با برنامه هسته‌ای آن به توافق کلی دست یافتند و متقابلاً از گسترش فعالیت‌های نظامی چین ابراز نگرانی نمودند. شاید بزرگترین چالش اخیر در روابط دو کشور پیروزی قاطعانه حزب مخالف در ژاپن یعنی حزب دموکراتیک ژاپن^۴ در سپتامبر ۲۰۰۹ م باشد. سیاست حزب

¹ Pacifist Socialist Party

² Koizumi Junichiro

³ Terrorism Special Measures Law

⁴ Democratic Party of Japan (DPJ)

دموکراتیک ژاپن بر مبنای ایجاد تغییرات اساسی در اتحاد با آمریکا استوار بود از جمله برابری بیش تر در روابط دوجانبه، روابط منطقه‌ای پایدارتر و کاهش نفوذ پایگاه‌های آمریکایی در اوکیناوا. زمانی که هاتویاما یوکیو^۱ در ژاپن به قدرت رسید تنش‌های دو طرف سیر صعودی به خود گرفت. با این وجود، مردم پیروزی قاطعانه‌ای به نفع حزب لیبرال دموکراتیک رقم زدند و پس از سه سال در ۱۶ دسامبر ۲۰۱۲ م. حزب دموکراتیک ژاپن را از طریق انتخابات سراسری از قدرت برکنار کردند. در ۲۲ فوریه ۲۰۱۳ م. شینزو آبه^۲ نخست وزیر تازه برگزیده شده با باراک اوباما رئیس جمهور آمریکا در واشنگتن ملاقات کرد. آبه در این زمان به دلیل افزایش تنش‌های موجود بین ژاپن و چین بر سر جزایر سنکاکو^۳ و دیائویو^۴ واقع در شرق دریای چین و آزمایش هسته‌ای کره شمالی در پی تقویت روابط با آمریکا بود. اوباما در ملاقاتش با آبه از اتحاد با ژاپن با عنوان محور اصلی سیاست آمریکا در آسیا نام برد (Beukman, The Journal of Turkish Weekly, 2013).

۱-۲. مسائل اخیر در روابط ژاپن و آمریکا

کلیه تنش‌های موجود در روابط ژاپن و آمریکا را می‌توان در قضیه فوتنما خلاصه کرد. جرائمی که کارکنان ارتش آمریکا مرتکب شده‌اند موجی از اعتراضات را در خصوص پایگاه‌های واقع در جزیره به همراه داشته است. علی‌رغم آن که بسیاری از ساکنان جزیره در این پایگاه‌ها مشغول فعالیت‌اند اما بسیاری از مردم خواهان کاهش دامنه فعالیت‌های آمریکا در جزیره هستند. آن‌ها معتقدند پایگاه‌های آمریکا باید نهایتاً از محل فعلی خود برچیده شوند. رئیس جمهور بیل کلینتون و نخست وزیر هاشیموتو ریوتارو^۵ قول دادند که حضور آمریکا در جزیره کم‌رنگ شود. با این حال دولت اوباما با این موضوع مخالفت کرد و وزیر دفاع رابرت گیتس^۶ اصرار کرد که توافق‌نامه مجدداً قابل مذاکره نیست. اکنون پس از

¹ Hatoyama Yukio

² Shinzo Abe

³ Senkaku

⁴ Diaoyu

⁵ Hashimoto Ryutaro

⁶ Robert Gates

گذشت سال‌ها توافق‌نامه فوتنما همچنان پابرجاست و مشخص نیست این پایگاه چه زمانی انتقال خواهد یافت.

بزرگترین بحران بشری و سیاسی دوره پس از جنگ در ژاپن در پی زمین لرزه، تسونامی و فاجعه هسته‌ای رقم خورد. مدیریت نامطلوب این بحران، سقوط دولت کان ناوتو^۱ را که پس از هاتویاما روی کار آمده بود در پی داشت. بر خلاف آنچه تصور می‌شد حوادث اخیر موجب تقویت روابط ژاپن و آمریکا شد به طوری که ارتش آمریکا در عملیات امداد در منطقه توهوکو^۲ (موسوم به عملیات تومادچی^۳ یا «دوست») حضور داشت و سازمان‌های دولتی این کشور با هم‌تایان ژاپنی خود برای حل مشکلات نیروگاه اتمی از کار افتاده فوکوشیما دایچی^۴ رایزنی کردند. به طور کلی روابط دو کشور تا اواسط سال ۲۰۱۰ م در حال بهبودی بود تا این که یک کشتی ماهی‌گیری چینی در شرق دریای چین به یک کشتی گارد ساحلی ژاپن اصابت کرد. بحران کوچکی که در پی بازداشت فرمانده کشتی چینی به وجود آمد در نهایت با موافقت نخست وزیر کان برای بازگرداندن فرمانده مزبور به کشورش خاتمه یافت اما از محبوبیت نخست وزیر در نزد عموم کاست (Logan, Foreign Policy, 2011).

۲. روابط کره جنوبی-آمریکا: رابطه‌ای مبتنی بر تهدید مشترک

روابط آمریکا و کره جنوبی میثاقی است که با خون بسته شده و یک موضوع محوری دارد و آن تهدید جنوب از سمت شمال می‌باشد. وقتی جنگ کره به صلح موقت منتهی شد، سربازان آمریکایی به حضور خود در قسمت جنوب که ناتوان شده بود ادامه دادند و در اتحاد آمریکا-شرق آسیا ادغام شدند. جمهوری کره همانند ژاپن یک قرارداد امنیتی دوجانبه با واشنگتن امضاء کرد و آمریکا کمک‌های اقتصادی و نظامی فراوانی در اختیار این کشور درگیر جنگ قرار داد. از دهه ۱۹۵۰ م انگیزه اصلی اتحاد کره-آمریکا جلوگیری از حمله شمال به جنوب بوده است. کره جنوبی بر خلاف ژاپن با یک دولت متخاصم و ویرانگر، در

^۱ Kan Naoto

^۲ Tohoku

^۳ Tomadachi Operation

^۴ Fukushima Daiichi

طول یک مرز به شدت محافظت شده که به طعنه منطقه غیرنظامی شده^۱ نامیده می‌شد رو به رو بود. تهدیدهای خارجی نسبت به کره جنوبی فوری بود و آمریکا نقش اساسی و مستقیم در حفاظت از این کشور بر عهده داشت. از نیروهای آمریکایی با عنوان «سیم نامرئی»^۲ یاد می‌شد، حضور این نیروها به قدری وسیع بود که پیونگ یانگ همیشه از آن با خبر بود. شوروی و کره شمالی در جنگ کره با خشم و آتش سهمگین آمریکا مواجه شدند؛ این بازدارندگی ظاهراً مؤثر واقع شده است. همچنین برخلاف ژاپن سیاست‌های کره تحت حکومت سنتی ری^۳ تا سال ۱۹۶۰م. اقتدارگرایانه باقی ماند و سپس از ۱۹۶۱ تا ۱۹۸۷م. تحت حکومت نظامی پارک چون هی^۴ و چون دو هوان^۵ قرار گرفت. با این همه، کره مدل ژاپنی دولت مقتدر را برگزید.

با سقوط شوروی در سال ۱۹۹۱م. کره شمالی مهمترین شریک تجاری و منبع کمک خارجی خود را از دست داد و اقتصاد این کشور در معرض فروپاشی قرار گرفت. در حال حاضر ماهیت تهدید شمال تغییر کرده است. از زمانی که جمهوری دموکراتیک خلق کره، خود را در دام ایدئولوژی اتکاء به خویش (جوچه)^۶ گرفتار کرده، همانند یک حیوان زخمی و خطرناک به نظر می‌رسد. درست در همین برهه بود که شمال شروع به گسترش سلاح‌های هسته‌ای کرد و اولین بحران اتمی را در سال ۱۹۹۴م. به وجود آورد. دولت‌های کیم دای جونگ^۷ و رو مو هیون^۸ تلاش کردند تا شمال را از طریق «سیاست تابش آفتاب»^۹ آفتاب^۹ به خود جذب کنند اما نتایج اندکی به همراه داشت (Heneka, 2006: 19). دولت اوباما ادامه رویکرد واکنشی مطلق را که منتسب به کلینتون و بوش بود، کنار گذاشت. کره شمالی هم در واکنش به این بی‌اعتنایی، با بازگشت به معامله هسته‌ای تلافی

¹ Demilitarized Zone (DMZ)

² Trip-Wire

³ Rhee

⁴ Park Chung Hee

⁵ Chun Doo Hwan

⁶ Juche

⁷ Kim Dae Jung

⁸ Roh Moo Hyun

⁹ Sunshine Policy

کرد و به چند تحرک اساسی متوسل شد: انجام یک آزمایش هسته‌ای در سال ۲۰۰۹ م، غرق کردن رزم ناو چئونان^۱ جمهوری کره در اوایل سال ۲۰۱۰ م و در انتهای همین سال، بمباران جزیره تحت کنترل کره جنوبی یئونگ پئونگ^۲ در خارج از ساحل غربی شبه جزیره جزیره کره (Kim, Parliament of Australia, 2004).

۱-۲. مسائل اخیر در روابط کره جنوبی-آمریکا

کره شمالی مهم‌ترین نگرانی دو متحد به شمار می‌رود. با وجود مخالفت‌های آشکار لیبرال‌هایی چون کیم دای جونگ و رو مو هیون با مواضع سرسختانه بوش، لی میونگ بک^۳ بک^۳ مایل به همکاری با هر دو دولت جمهوری خواه و دموکرات بود و موضع وی در قبال پیونگ یانگ با موضع اوباما یکسان بود. هر دو رهبر تأکید داشتند که به شمال در قبال تحرکاتش پاداش نخواهند داد و بر مذاکرات صادقانه با حضور شمال-جنوب و گفتگوهای شش‌جانبه پافشاری نمایند. به عقیده تیم بحران شورای روابط خارجی، اندوخته هسته‌ای شمال «مهم‌ترین تهدید» منطقه‌ای به حساب می‌آید و مسائل مختلفی را در بر می‌گیرد از جمله فلسفه وجودی تأسیسات اتمی، رابطه این تأسیسات با تکنولوژی‌های برتر موشکی و این که این تکنولوژی‌ها می‌تواند در اختیار ملت‌ها و گروه‌های دیگر به خصوص در خاورمیانه قرار گیرد. تیم بحران خاطر نشان ساخت که حل این مسائل به دلیل ماهیت «غیر قابل پیش‌بینی» و «انزواگرایانه» رژیم که آینده آن نامعلوم است بسیار دشوار بوده و روند متقاعدسازی آن رژیم برای کنار گذاشتن برنامه هسته‌ای اش «مبهم» است. شورای روابط خارجی از دولت اوباما خواست تا برای دستیابی به خلع سلاح هسته‌ای شمال، از ترکیبی از تحریم‌ها، مشوق‌ها، فشارهای سیاسی پایدار و همکاری با چین استفاده نماید (Snyder, Charles and Tilelli, 2010: 3-4).

همچنین تهدید ناشی از شلیک موشک‌های با برد بلند و برد متوسط کره شمالی از جمله نگرانی‌های هر دو متحد به شمار می‌آید. پیونگ یانگ پس از توافق‌نامه اولیه با دولت

¹ Cheonan

² Yeongpyeong Island

³ Lee Myung Bak

کلینتون در سال ۱۹۹۸ م که هدف آن عدم اشاعه هسته‌ای بود، زرادخانه موشکی خود را به طرز قابل ملاحظه‌ای توسعه داده است. جمهوری دموکراتیک خلق کره به احتمال زیاد دارای ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ موشک با برد متوسط شامل بیش از ۶۰۰ موشک از نوع اسکاد^۱ و ۲۰۰ موشک نودونگ^۲ است که به صورت بومی در شمال ساخته شده‌اند. این کشور در زمینه تولید موشک‌های با برد بلند تائپودونگ-۲^۳ نیز پیشرفت کرده است؛ آزمایش این موشک‌ها در سال‌های ۲۰۰۶ و ۲۰۰۸ م موفقیت‌آمیز بود. بیش‌ترین نگرانی آمریکا آزمایش موشک اونها-۲^۴ کره شمالی با برد بسیار بلند در سال ۲۰۰۹ م بود که می‌توانست به نیمه غربی ایالات متحده برسد. کره شمالی همچنین تکنولوژی موشک نودونگ را صادر نموده است و موشک غوری (هاتف ۵)^۵ پاکستان و شهاب ۳ ایران بر آن پایه قرار دارند (Wit, Hood, Lewis, Pace & Sigal, 2011: 3).

۳. روابط چین-آمریکا: عشق و نفرت بین دو ابر قدرت

پیروزی کمونیست‌ها به رهبری مائو زدونگ^۶ در جنگ داخلی (۱۹۴۷-۱۹۴۹) ایالات متحده را غافلگیر ساخت. در آن زمان دو چین وجود داشت: جمهوری خلق چین^۷ در سرزمین اصلی به رهبری حزب کمونیست و جمهوری چین^۸ در تایوان که توسط حزب گومیندنگ^۹ اداره می‌شد. نیروهای چین و آمریکا در جنگ کره با یکدیگر به نبرد پرداختند پرداختند (آمریکا به طور همه‌جانبه از تایوان حمایت می‌کرد) و به همین دلیل دو کشور برای مدت بیش از بیست سال روابط سیاسی رسمی دوطرفه نداشتند. سطح پایین مناسبات چین-آمریکا در کنفرانس ژنو پیرامون مسئله هندوچین آشکار شد و آن زمانی بود که وزیر

¹ Scud

² Nodong

³ aepodong-2

⁴ Unha-2

⁵ Ghauri

⁶ Mao Zedong

⁷ Peoples Republic of China (PRC)

⁸ Republic of China

⁹ Guomindang

امور خارجه آمریکا جان فاستر دالس^۱ از دست دادن با نخست وزیر چین، چوئن لای^۲ امتناع کرد.

انتخاب ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری آمریکا همه چیز را تغییر داد. نیکسون یکی از متعصبترین مبارزان دوره جنگ سرد بود که در دهه ۱۹۵۰م. اغلب از «چین سرخ» انتقاد می‌کرد. در سال ۱۹۶۸م. نیکسون فرصت مناسبی یافت تا از اختلافات در حال گسترش میان چین و شوروی استفاده کند و یک دیپلماسی چندجانبه به وجود آورد که به آمریکا اجازه می‌داد روابط قدرتهای بزرگ را مدیریت نماید. تجدید روابط با واشنگتن می‌توانست یک فضای مانور ارزشمند به رهبران چین اعطا کند و از فشارهای شوروی بکاهد (دو غول کمونیستی در سال ۱۹۶۹م. جنگ مرزی مختصری داشتند و نیکسون پیشنهاد کرد که شوروی از حمله همه‌جانبه به چین صرف نظر نماید). بجینگ و واشنگتن برای برقراری روابط دوستانه محتاطانه پیش می‌رفتند. این امر با دیدار نیکسون از چین در سال ۱۹۷۲م. به اوج خود رسید. دو طرف در آخرین روز ملاقات اعلامیه شانگهای^۳ را منتشر کردند و سنگ بنای کلیه روابط آتی چین-آمریکا شکل گرفت.

جیمی کارتر با شناسایی رسمی جمهوری خلق چین در سال ۱۹۷۹م. یک گام اساسی دیگر برداشت و به مناسبات با تایوان خاتمه داد و چین به شبه متحد آمریکا تبدیل شد و نظامیان دو کشور به تبادل اطلاعات با یکدیگر پرداختند. رونالد ریگان که از حامیان همیشگی تایوان به حساب می‌آمد برای غلبه بر شوروی در جنگ سرد پذیرفت که با چین متحد شود.

هر دو قدرت از روابط حسنه منافع زیادی کسب کردند. آمریکا از چین خواست تا رویکرد ایجاد تغییر انقلابی در خارج را کنار بگذارد و بر بازار آزاد، تجارت دوستانه و توسعه اقتصادی تمرکز نماید. بجینگ مجدداً از حمایت آمریکا برای ورود به اقتصاد جهانی

¹ John Foster Dulles

² Zhou En-Lai

³ Shanghai Communique

برخوردار شد. سیاست «اصلاح و گشایش»^۱ منتسب به دنگ ژیاوپینگ^۲ یک اقتصاد تلفیقی از سرمایه‌داری و سوسیالیسم به وجود آورد و چین را به یک کشور بزرگ تجاری و یکی از بزرگترین اقتصادهای جهان تبدیل کرد. شبه اتحاد، همچنین جایگاه تضعیف شده آمریکا در آسیا را تقویت کرد و با آگاهی از پذیرش شکست در جنگ ویتنام، استراتژی مهار شوروی را در پیش گرفت. در این میان باید نقش چین به عنوان شریک آمریکا در دوره جنگ سرد را جدی انگاشت چرا که به نوعی فشار چین بر شوروی پایان بخش منازعه جهانی بود (Cox & Stokes, 2008 : 280-281).

جورج دبلیو بوش در دوران ریاست جمهوری خود تنها با یک بحران کوچک رو به رو شد و آن زمانی بود که یک هواپیمای جاسوسی آمریکا مجبور به فرود در جزیره هینان^۳ شد. قضیه به سرعت فیصله داده شد و روابط دو کشور پس از حملات ۱۱ سپتامبر به سرعت بهبود یافت. چین از نخستین کشورهایی بود که از شعار دولت جورج بوش مبنی بر «جنگ جهانی علیه تروریسم» استقبال نمود. در عوض، آمریکا هم نسبت به اقدامات چین در جنوب آسیا و خاورمیانه و نیز سرکوب ایغورها در غرب استان سین کیانگ^۴ چشم پوشی کرد و از سخت‌گیری‌های سال ۲۰۰۸ م چین در تبت به آرامی انتقاد کرد. در دوره جورج بوش بحث‌های محوری در ارتباط با پیامدهای «خیزش چین» شکل گرفت. بیش‌تر نخبگان آمریکا در خصوص ایده نیمه رسمی چین درباره «خیزش مسالمت آمیز» که هو جین تائو^۵ بعداً آن را به صورت ایده «جامعه واحد بین‌المللی» مجدداً تنظیم کرد واکنش منفی نشان دادند. شماری از اختلافات دو کشور در سال‌های ۲۰۰۵-۲۰۰۴ آشکار شد از جمله نگرانی آمریکا از بازگشت چین به سمت کشورهای عضو اتحاد ملل جنوب شرق آسیا (آ.سه.آن) و آمریکای لاتین (Friedberg, 2005: 7-8).

۱-۳. مسائل اخیر در روابط چین-آمریکا

¹ Reform and Opening

² Deng xiaoping

³ Hainan

⁴ Xinjiang

⁵ Hu jintao

دولت اوباما از سال ۲۰۱۱م. به بعد رویکرد سخت‌گیرانه‌تری در قبال چین اتخاذ کرد. وی در کنفرانس مطبوعاتی پس از اجلاس آپک اعلام کرد: «چین تحرکات زیادی انجام داده که نه تنها به آمریکا بلکه به تمام شرکای تجاری ما در منطقه نیز لطمه وارد آورده است ... لذا این روند باید متوقف شود» (The Washington Post, 2011). آمریکا به طور اخص نسبت به ادعاهای ارضی چین در شرق و جنوب دریای چین و امتناع این کشور از محکوم کردن متحد آن یعنی کره شمالی پس از ناآرامی‌های سال ۲۰۱۰م. پیونگ یانگ ابراز نگرانی کرده است. مقامات آمریکایی در خصوص افزایش دو رقمی هزینه‌های نظامی چین از ابتدای دهه ۱۹۹۰م. هشدار داده‌اند (Canrong, East Asia Forum, 2010). به علاوه نگرانی از وضعیت حقوق بشر و آزادی مذهبی در چین، هیچ‌گاه از دید مقامات آمریکایی پنهان نبوده است.

علی‌رغم تمامی فشارها، چین در سال‌های اخیر رویکرد سیاست خارجی مسالمت‌آمیزی در پیش گرفته و بر تحکیم روابط با همسایگان منطقه‌ای، ایالات متحده و تقویت چندجانبه‌گرایی تمرکز نموده است. هم‌اکنون چین کاملاً با اصول بین‌المللی عدم اشاعه همکاری می‌کند (Gill, 2007: 21). همچنین این کشور در حال حاضر به «ملی‌گرایی مثبت» روی آورده که عمل‌گرایانه‌تر و دارای سمت و سوی اقتصادی است، به هر ترتیب رویکرد مزبور در مقایسه با همتای ایدئولوژیک خود یعنی مائوئیسم، به مراتب انفعالی‌تر و تدافعی‌تر می‌باشد (Zhimin, 2005: 46).

«خیزش مسالمت‌آمیز» چین توانایی این کشور را در به کارگیری قدرت نرم و قدرت اقتصادی برای اطمینان‌دهی مجدد به همسایگان آن و یافتن هم‌پیمانی در کشورهای در حال توسعه و توسعه یافته افزایش داده است (Bijian, 2005: 22). ماهیت «نامحدود» کمک‌های اقتصادی چین، متحدان بالقوه زیادی را برای این کشور در آفریقا و آمریکای لاتین فراهم آورده است. با این وجود، چین شاید هنوز نتوانسته باشد به طور کامل با آمریکا و متحدان غربی آن رقابت کند به این دلیل که جایگاه پایین‌تر و تجربه کمتری در خارج از مرزهای خود دارد. مقامات آمریکایی از چین به دلیل موضوعات مختلفی و رای‌مازاد

تجاری در حال افزایش آن انتقاد می‌کنند از جمله بکارگیری ارز غیر معتبر یوان، عقلانیت محدود در حمایت از تولیدات، تحت کنترل درآوردن اقلام صادراتی کمیاب و اشکال مختلف حمایت‌گرایی. چین هم به نوبه خود آمریکا را به تشدید سیستم حمایت از تولیدات داخلی پس از بحران مالی متهم می‌کند. به هر حال آمریکا به دلیل تداوم وابستگی به چین برای سرمایه‌گذاری در تأمین کسری بودجه و تغذیه بازارهای سهام خود قادر نیست کشور میانه را از مسیر فعلی اش منحرف سازد. شرکت‌های آمریکایی برای فروش مازاد خود به بازار مصرف چین نیازمندند (Shi & Wen, 2009: 2-3).

مطمئناً رقابت اصلی قدرت در قرن ۲۱ در منطقه شرق آسیا به طور گسترده در تقابل چین و آمریکا شکل خواهد گرفت. پرسش اساسی آن است که آیا این رقابت به جنگ سرد دوم و یا حتی درگیری نظامی منجر خواهد شد؟ چین آشکارا به دنبال تصاحب مجدد سلطه سنتی خود بر شرق آسیاست و این امر به طور حتم می‌تواند تنش‌هایی را با سه قدرت دیگر منطقه‌ای یعنی آمریکا، ژاپن و هند ایجاد کند. بجینگ امیدوار است در نهایت آمریکا را از آن چه که آن را اولین مجمع الجزیره (ریوکیوس)^۱ می‌نامد به دومین مجمع الجزیره (ماریاناس)^۲ و در نهایت به سومین آن‌ها یعنی (هاوایی) عقب براند. آمریکا به عنوان قدرت پاسیفیک تمایلی برای عقب نشینی از ریوکیوس ندارد و هیچ‌گاه قلمرو خود در ماریاناس را ترک نخواهد کرد. اوپاما در گردهمایی منطقه‌ای آ.سه.آن در سال ۲۰۰۹م. بازگشت به جنوب شرق آسیا را اعلام نمود و با تحرکات چین در جنوب دریای چین مخالفت کرد (Canrong, East Asia Forum, 2010).

۴. آمریکا و تایوان: یک ارتباط ویژه

تایوان همواره پیچیده‌ترین مسئله در روابط چین و آمریکا بوده است. با این که تایوان از سال ۱۹۷۹م. با آمریکا روابط دیپلماتیک نداشته اما از چنان روابط غیر رسمی و گرمی با آمریکا برخوردار است که در مقایسه با رابطه نزدیک‌تر اما رسمی آمریکا با اسرائیل، دو کشور

¹ Ryukyus

² Marianas

حتی جزئی‌ترین مسائل را با یکدیگر در میان می‌گذارند. تایوان و اسرائیل هر دو از حیث سرزمینی کوچک و از نظر سیاسی منزوی‌اند، آن‌ها در محاصره قدرت‌های بزرگ و متخاصم منطقه‌ای قرار دارند، جایگاه هر دو کشور در حال تغییر است و از برخی جوامع بین‌المللی طرد شده‌اند. تایوان فقط از طرف ۲۳ کشور مورد شناسایی قرار گرفته است که اغلب کشورهای نیازمند کمک در آمریکای مرکزی، دریای کارائیب و غرب آفریقا هستند. هر دو کشور به مساعدت‌های نظامی و اقتصادی آمریکا وابسته‌اند و مدتهاست که از حمایت سیاسی لابی‌های قدرتمند و ائتلاف‌های دو حزبی در واشنگتن برخوردارند؛ در مورد تایوان می‌توان از لابی قدیمی «چین» و جمهوری خواهان محافظه‌کار یاد کرد.

روابط با تایوان ریشه خود را در تعلق خاطر آمریکا به «چین آزاد» قبل از ۱۹۴۹ م. جستجو می‌کند. تجار، مبلغین مذهبی و نویسندگان آمریکایی، چینی‌ها را مردمانی آزاده که نیازمند رهایی از جنگ و فقر بودند معرفی می‌کردند. در جریان جنگ جهانی دوم، رژیم گومیندنگ به رهبری چیان کایشک^۱ در تبلیغات آمریکا به عنوان متحدی قدرتمند ترسیم شد. دولت ترومن پس از وقوع جنگ داخلی در چین با قطع کمک نظامی، محافظه‌کاران را خشمگین ساخت اما بلافاصله طی جنگ کره از گومیندنگ حمایت کرد.

تایوان با حمایت آمریکا جایگاه چین را برای یک نسل در شورای امنیت حفظ کرد. نیروهای آمریکا در تایوان مستقر شدند و ناوگان هفتم ایالات متحده عهده‌دار حفاظت از تنگه تایوان شد. در سال ۱۹۷۱ م. همه چیز به یکباره با عدم مخالفت آمریکا با قطعنامه‌ای که جایگاه چین را در سازمان ملل به جمهوری خلق چین می‌داد (تایوان قبل از رأی دادن از مجمع عمومی سازمان ملل خارج شد) تغییر کرد. بهای شناسایی جمهوری خلق چین در سال ۱۹۷۹ م. برای آمریکا این بود که کنگره قانون روابط با تایوان^۲ را تصویب کرد. مطابق با این قانون، آمریکا به روابط غیر رسمی خود با تایوان ادامه می‌داد و تضمین می‌کرد که همچنان مدرن‌ترین تسلیحات نظامی را در اختیار جزیره قرار دهد تا بتواند با سرزمین اصلی

^۱ Chian Kaishek

^۲ Taiwan Relations Act

(چین) تعامل داشته باشد. فروش تسلیحات آمریکا به تایوان عامل نگرانی دائمی پکن به شمار می‌آید. اوباما با تأیید فروش بسته نظامی محدود به مبلغ ۵/۸۵ میلیارد دلار به تایوان تلاش کرد تا ضمن جلب رضایت تایوان، با چین نیز دشمنی نوزد (Thayer, China-US Focus, 2011).

روابط تایوان و آمریکا در سال ۲۰۰۰م با روی کار آمدن چن شویی بیان^۱ رهبر اپوزیسیون از حزب دموکراتیک مترقی دچار تنش شد. چن که یک تایوانی ملی‌گرا بود قصد داشت از طریق ایجاد جمهوری تایوان که جایگزین جمهوری تایوان چین می‌شد در نهایت به استقلال از چین دست یابد. چین از اقدامات وی بسیار خشمگین شد و این عمل را تخطی از یکی از اصول چین قلمداد نمود. وقتی چن نتوانست با واشنگتن برای تشویق چین به منظور شرکت در جنگ جهانی علیه ترور به توافق برسد دولت بوش وی را آزاردهنده یافت. چن در سال‌های آخر حکومت خود به دلیل ترس از رسوایی شخصی و تحت فشار آمریکا سخنان خود را تعدیل کرد. ما یینگ جنو^۲ رهبر گومیندانگ که در سال ۲۰۰۸م مجدداً به ریاست جمهوری رسید و در سال ۲۰۱۲م یک بار دیگر به این سمت انتخاب شد روابط سازنده‌تری با سرزمین اصلی برقرار کرد. دولت تایوان تلاش می‌کند تا از طریق امضای موافقتنامه تجارت آزاد، برنامه حذف روادید، قرارداد استرداد مجرمین و از سرگیری دیدارهایی در سطح وزرا، روابط خود با آمریکا را گسترش دهد اما هیچ یک از این موارد تاکنون محقق نشده‌اند (Kan & Morrison, 2011: 9).

۵. نقد جمهوری خواهان نسبت به سیاست خارجی باراک اوباما در منطقه

شرق آسیا

با روی کار آمدن جمهوری خواهان و در رأس آن‌ها دونالد ترامپ^۳ در پی انتخابات سال ۲۰۱۶م آمریکا، اصول سیاست خارجی این کشور دستخوش تغییر شد. سیاست خارجی ترامپ را در حوزه عمل می‌توان در قالب «نخست آمریکا» و «احیای مجدد آمریکا» مفصل -

¹ Chen Shui Bian

² Ma Ying-Jeo

³ Donald Trump

بندی کرد. راهبرد نخست آمریکا، نشان دهنده مشی یک‌جانبه‌گرایی و انزواگرایی در سیاست خارجی ترامپ است. انزواگرایان بر خلاف بین‌الملل‌گرایان (اوباما و حزب دموکرات) موافق اولویت دادن به اهداف ملی به جای اهداف بین‌المللی، تمرکز بر کشورها و مناطق خاص جغرافیایی، ایفای نقش رهبری محدود و یک‌جانبه، مخالف درگیر شدن در امور بین‌الملل، طرفدار غیرنظامی‌گرایی و غیر مداخله‌گرایی (و نه ضد نظامی‌گرایی) و در نهایت مخالف سرسخت جهانی شدن در حوزه اقتصاد محسوب می‌شوند. از نظر شخص ترامپ، آمریکا هیچ الزامی برای قبول تعهدات اخلاقی در خارج از کشور ندارد چراکه تعهدات بین‌المللی بر وظایف دولت در داخل کشور تأثیر منفی می‌گذارند. در دولت ترامپ همکاری‌های سیاسی کاملاً گزینشی و مبتنی بر منافع ملی آمریکا خواهد بود. ترامپ معتقد است آمریکا باید حاضر باشد تعاملاتش را با هرکسی و هر کشوری که لازم باشد قطع کند. او همچنین به صراحت مخالف نقش رهبری جهانی آمریکا است و به وضوح تعهدات بین‌المللی آمریکا را زیر سؤال می‌برد. ترامپ طی سخنرانی خود در کنگره اظهار داشت: «وظیفه من نمایندگی دنیا نیست، وظیفه من این است که نماینده ایالات متحده آمریکا باشم». از نظر او بین‌الملل-گرایی اوباما موقعیت آمریکا را در جهان تضعیف و قدرت رقبای آن را افزایش داده است؛ آن‌ها از اصل سواری مجانی استفاده می‌کنند و در حال کاستن فاصله خود با آمریکا هستند از این رو ایفای نقش رهبری بین‌الملل‌گرایانه بیش از این که به نفع آمریکا باشد به نفع متحدان آن بوده است. ترامپ همچنین تصمیمات و اقدامات یک‌جانبه را پیگیری می‌کند. مثلاً، به دنبال آزمایش‌های موشکی متعدد کره شمالی در توئیت خود نوشت: «کره شمالی دنبال دردسر می‌گردد. اگر چین تصمیم بگیرد که کمک کند بسیار عالی است، در غیر این صورت ما مشکل را بدون آن‌ها حل خواهیم کرد».

ترامپ شدیدترین انتقادات خود را به تعهدات و توافقات بین‌المللی ایجاد شده در دولت اوباما معطوف کرده است. وی در مورد پیمان فرا-پاسیفیک می‌گوید: «فقط تصور کنید اگر این پیمان عملاً تأیید شود چقدر شغل در صنعت خودروسازی ما از بین می‌رود، فاجعه‌بار

خواهد بود. برای همین من اعلام کردم که ما از این پیمان خارج می‌شویم، پیش از آن که اصلاً بخواهد شکل بگیرد».

به نظر می‌رسد که ترامپ حوزه نظامی و امنیتی را عرصه‌ای بسیار مهم برای نمایش قدرت و نیز احیای مجدد عظمت و اقتدار آمریکا به عنوان دومین راهبرد سیاست خارجی خود در نظر گرفته باشد. ترامپ در نوامبر ۲۰۱۷ م طی سفری دوازده روزه به آسیای شرقی، ملاقات‌های دوجانبه با رهبران ژاپن، کره جنوبی و چین انجام داد که یکی از مهمترین اهداف آن تقویت اراده جهانی برای غیر اتمی کردن کره شمالی بود. به اعتقاد ترامپ دولت اوباما با کاهش بودجه نظامی، قدرت نظامی آمریکا را تضعیف کرده و به دلیل ناتوانی در استفاده از قدرت نظامی پیام‌های نادرستی به دولت‌های دیگر داده و آن‌ها را در قبال آمریکا جسورتر ساخته است. آمریکا به تنهایی هزینه تولید کالای امنیت را می‌پردازد و دیگران در سایه آن پیشرفت کرده، به آمریکا بی‌اعتنایی می‌کنند.

اوباما می‌خواست آمریکا آن قدر قدرتمند باشد که بتواند به امور و مناسبات جهانی شکل بدهد اما به نظر می‌رسد ترامپ آمریکایی قدرتمند می‌خواهد تا بتواند در فضایی ترس‌آلود و بی‌ثبات، کالای امنیت را به دیگران بفروشد. ترامپ از طریق دشمن‌هراسی، کشورهای شرق آسیا را از کره شمالی می‌ترساند و از سوی دیگر برای رفع نگرانی آن‌ها، اجازه خرید و دستیابی به جنگ‌افزارهای پیچیده ایالات متحده را فراهم می‌کند و به این ترتیب کالای امنیت را به دیگران می‌فروشد (سلیمان‌زاده، امیدی و براتی، ۱۳۹۶: ۱۴-۶).

نتیجه‌گیری

طبق یافته‌های پژوهش، ادعاهای ارضی چین بسیاری از کشورهای آسیایی را به تقویت روابط با آمریکا ترغیب نموده است. تمایل آمریکا برای برقراری روابط با ویتنام و برمه از سوی واقع‌گرایان و لیبرال‌ها به عنوان یک «پارادایم جدید در روابط بین‌الملل» ستایش شده است؛ کاربست عاقلانه موازنه قدرت در سیاست‌ها که می‌تواند حقوق بشر و دموکراسی را تقویت نماید. با این وجود کشمکش‌های ستیزه‌جویانه همچنان باقی مانده است و به نظر

می‌رسد سیاست چرخش به سمت شرق بر مناطق حساس از جمله شبه جزیره کره اثرات آنی نداشته است. آمریکا تنها در صورتی که بتواند با دیگر کشورهای منطقه خصوصاً چین همکاری کند، می‌تواند منافع بیشتری بدست آورد. آیا چرخش آمریکا به سمت آسیا به توسعه پایدار خواهد انجامید؟ به هر حال اوباما در مقایسه با دو رئیس جمهور پیشین (کلینتون و بوش) فضای مانور بیشتری در اختیار داشت. وی سعی کرد به سمت آسیا گردش کند اما با بروز حوادثی در دیگر مناطق دچار انحراف شد.

از منظر رویکرد واقع‌گرایی، آمریکا به یقین تلاش خواهد کرد تا از خیزش چین به عنوان یک رقیب استراتژیک در آسیا جلوگیری کند. ناظران نسبت به تداوم استراتژی با محوریت آسیا تردید دارند اما چرخش آمریکا به سمت شرق می‌تواند باعث موفقیت این کشور در منطقه شود. علی‌رغم اعطای محوریت اقتصادی جهان به شرق آسیا، جمهوری خواهان ابداً مایل نیستند چرخش به سمت پاسیفیک را رها کنند.

با وجود بحران‌های دوره‌ای ناشی از موشک‌ها و سلاح‌های هسته‌ای کره شمالی و نگرانی‌ها در خصوص ادعاهای ارضی چین در شرق و جنوب دریای چین دلایل زیادی برای خوش‌بینی نسبت به آینده شرق آسیا وجود دارد: نخست این که این منطقه اقتصادی‌ترین منطقه فعال در جهان است، این منطقه یک سوم تولید و تجارت جهان را در اختیار دارد. دوم این که طبیعتاً اهمیت توسعه اقتصادی و تجاری از رقابت‌های عادی استراتژیک و قدیمی کاسته و همین امر به ادغام چند لایه‌ای منطقه‌ای شرق آسیا با محوریت آ.سه.آن کمک کرده است. سوم این که ژاپن در مجموع از نظر اقتصادی-سیاسی نقش منطقه‌ای سازنده‌ای ایفا نموده است. همچنین کاهش بدبینی کشورهای آسیایی در مورد تاریخ و نظامی‌گری ژاپن، این کشور را به قدرتی کاملاً محتاط تبدیل کرده است. چهارم این که چین از اواسط دهه ۱۹۹۰م ثابت کرده که یک بازیگر فعال جهانی است و متعهد شده با دیگر کشورهای آسیای شرقی، آمریکا و جامعه جهانی بزرگ‌تر همکاری کند. آمریکا آشکارا پیام داده است که قصد دارد نقش سنتی خود را به عنوان یک قدرت اصلی در شرق آسیا ادامه دهد و حضور منطقه‌ای خود را در آینده‌ای نه چندان دور افزایش دهد. این امر

پنجمین دلیل را شکل می‌دهد: آمریکا به ایفای نقش خود به عنوان قدرت موازنه‌گر در شرق آسیا ادامه خواهد داد.

Archive of SID

منابع:

- روشن، امیر؛ فرجی، محمدرضا؛ رنجبر حیدری، وحید. (۱۳۹۵). «چندجانبه‌گرایی: راهبرد چین در آسیای مرکزی». **فصلنامه راهبرد**، (۷۹) ۲۵، صص ۴۷-۶۹.
- سلیمان‌زاده، سعید؛ امیدی، علی؛ براتی، سحر. (۱۳۹۶). «راهبرد سیاست خارجی ترامپ: هیبرید نوانزواگرایی - واقع‌گرایی». **فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی**، (۲۰) ۱۰، صص ۶-۱۴.
- قریب، حسین. (۱۳۹۰). «مرزهای تداوم و تغییر در دکترین امنیت ملی اوباما». **فصلنامه روابط خارجی**، (۲) ۳، صص ۳۹-۷۴.
- Cox, Michael and Stokes, Doug. (2008). **US Foreign Policy**. Oxford: Oxford University Press.
- Gill, Bates. (2007). **Rising Star: China's New Security Diplomacy**. Washington: Brookings Institution.
- Wit, Joel S, Hood, Andrew, Lewis, Jeffrey, Pace, Scott and Sigal, Leon. (2011). **Missile Negotiations with North Korea: A Strategy for the Future**, Washington: US-Korean Institute at SAIS-Report, Johns Hopkins University Press.
- Bijian, Zheng. (2005). "China's Peaceful Rise to Great-Power Status". **Foreign Affairs**, Vol. 84, (No. 5), pp. 22-24.
- Friedberg, Aaron L. (2005). "The Future of U.S.-China Relations: Is Conflict Inevitable?". **International Security**, Vol. 30, (No. 2), pp. 7-8.
- Henneka, Andreas. (2006). "Reflections on Korean History and its Impact on the U.S.-North Korean Conflict". **Journal of Science and World Affairs**, Vol. 2, (No. 1), pp. 19-27.
- Kan, Shirley A and Morrison, Wayne M. (2011). "U.S.-Taiwan Relationship: Overview of Policy Issues". **Congressional Research Service Report**, pp. 9-14.

- Mathur, Arpita. (2004). "Japan's Changing Role in the U.S.-Japan Security Alliance". **Strategic Analysis**, Vol. 28, (No. 4), pp 503-525.
- Shi, Tianjin and Wen, Meredith. (2009). "Avoiding Mutual Misunderstanding: Sino-U.S. Relations and the New Administration". **Carnegie Endowment Policy Brief**, pp. 2-3.
- Snyder, Scott, Charles, Pritchard L. and Tilelli, John H. (2010). "U.S. Policy toward the Korean Peninsula". **Council on Foreign Relations**, (No. 64), pp. 3-4.
- Zhimin, Chen. (2005). "Nationalism, Internationalism and Chinese Foreign Policy". **Journal of Contemporary China**, Vol. 14, (No. 42), pp. 46-48.
- Beukman, Colette. "The Abe-Obama Presidential Meeting". The Journal of Turkish Weekly. (2013). accessible at: <http://archive.li/Dc2lj>
- Canrong, Jin. "Reason for Optimism in Sino-American Relations". East Asia Forum. (2010). accessible at: www.eastasiaforum.org/2010/12/14/reason-for-optimism-in-sino-american-relations
- Jones, Steve. "Obama's November 2011 Asia-Pacific Trip: President Unveils Policy Shift toward Pacific Region". U.S Foreign Policy. (2011). accessible at: <http://usforeignpolicy.about.com/od/alliesenemies/a/Obamas-November-2011-Asia-Pacific-Trip.htm>.
- Kim, Sung-Han. "Coping with the North Korean Nuclear Problem: A South Korean Perspective". Parliament of Australia. (2004). accessible at: <https://liu.arts.ubc.ca/wpcontent/uploads/2005/09/KimSungHanPaper1.pdf>.
- Logan, Justin. "Asia's Free-Riders". Foreign Policy. (2011). accessible at: <http://www.foreignpolicy.com/articles/2011/11/09/asias-freeriders?page=0,1>.
- Sato, Heigo. "Japan - U.S Security Relations under the Koizumi Administration: Implications for Bush's Second Term". The

- National Institute for Defense Studies. (2009). accessible at: www.nids.go.jp/english/event/symposium/pdf/2004/e2004-09.
- Thayer, Carlyle A. "US Arms Sales to Taiwan: Impact on Sino-American Relations". China-US Focus. (2011). accessible at: <http://chinausfocus.com/slider/us-arms-sales-to-taiwan-impact-on-sino-american-relations>
 - Office of the Press Secretary, "Opening Remarks by Obama at APEC Session One". The white house. (2011). accessible at: <http://www.whitehouse.gov/the-press-office/2011/11/13/opening-remarks-president-obama-apec-session-one>
 - "U.S. Foreign Policy Turns Toward Asia". The Washington Post. (2011). accessible at: <https://www.washingtonpost.com/.../us-foreign-policy-turns-toward-asia/2011>
 - Yoshihide, Soeya. "Redefining Japan's Security Profile: International Security, Human Security, and an East Asian Community". Institute for International Policy Studies. (2012). accessible at: <http://www.iips.org/04sec/14asiasec-soeya.pdf>.